

شرعی شیرازی و دیوان غزلیات او

علی محمد پشت‌دار^۱

ناصر فاضلی^۲

مقدمه

در دوران پر افت و خیز سلسله صفوی، شاعران بسیاری پا به عرصه وجود نهادند که زندگی‌نامه‌شان در کتاب‌ها، رساله‌ها و تذکره‌ها مضبوط است. در این میان، عده‌ای قرار دارند که مورد اقبال نویسندگان واقع نگشته‌اند یا در وضعیتی قرار گرفته‌اند که گوشه‌انزوا اختیار کرده و از خاطره‌ها فراموش گردیده‌اند. شرعی شیرازی نیز از این دسته افراد است. در مقدمه‌ای که بر دیوانش نوشته‌اند، چنین وصف شده است:

« ابلغ البلغا و افصح الفصحا ، بلبل گلشن معنی طرازی، ملا شرعی شیرازی سعدی از سعادت هم شهری بودنش بلبل گلستان مسرت و عرفی از میکده قرابتش، باده نوش قرابه‌ عشرت. درد ساغر خیالش آب روی طبع زلالی و صید ضعیف فکرش، جلوه آموز غزل غزالی [است]».

۱. نام، تخلص و خانواده

از نام و نشان شاعر در هیچ منبع و کتابی، اطلاعی به دست نیامده است، اما از مطالعه دیوانش که خوشبختانه نسخه‌ای از آن برای ما به یادگار مانده، مشخص می‌شود که تخلص او در غزلیاتش همه جا (شرعی) ذکر شده است، ولی هیچ نشانی از نام اصلی او به دست نیامد. البته در صفحه ۴۲۴ پ نسخه به خطی دیگر، در بالای عنوان مثنوی «مفتاح الفوائد» آمده است:

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور.

۲. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی.

«این کتاب شرعی میرزا عیسی چهار صد لیره به تاریخ غره شهر ذیحجه ۱۳۵۷». اما بر ما روشن نشد که آیا این نام شرعی بوده یا نه.

شرعی به سبب چهل سال اقامت در هند، از آن سامان بسیار ستایش کرده است. آیا اشاره‌های مکرر به هند در دیوان شرعی! می‌تواند علت کم توجهی به او و دیوانش باشد؟

آقای محمد قهرمان در مقدمه دیوان کلیم همدانی می‌نویسد: ظاهراً موقعیت شاعر [صائب] پس از بازگشت از هند و کشمکش‌های دو کشور بر سر قندهار، ایجاب می‌کرده است که با تصرف در ابیاتی از این دست، رنگ علاقه به هند زدوده شود.^۱

امید است روزی نسخه و نوشته‌ای به دست آید تا بر اساس آن بتوان این معما را گشود. برای نمونه به چند بیت که دارای تخلص اوست، اشاره می‌کنیم.

هر کجا یار کند از تو طلب جان، شرعی کن نثار قدم او، مکن امساک آنجا
(غزل ۴)

به لاف صبر زبان شرعیا کسی نگشود شکیب در غم او نیست ناشکیبان را
(غزل ۱۱)

شرعی ز نظم دلکش تو در تحیرم کاین معجزه از طبیعت سحرآفرین کیست
(غزل ۲۰۴)

پدر او پیشه دهقانی داشته است و این را از لابه‌لای اشعارش می‌توان فهمید.

پسر را فتح و نصرت در فن کسب پدر باشد به جز علم زراعت زاده دهقان نمی‌خواند
هر آن شاعر که شرعی آب‌روی خویشتن خواهد مدیح قیصر و خاقان برای نان نمی‌خواند
(ب ۲۳۸)

یکی از بستگان شاخص شرعی که در یکی، دو جا از دیوانش به نام او نیز اشاره کرده است، شاعر مشهور سبک هندی در قرن دهم، عرفی شیرازی، است. در یکی از قصاید می‌گوید:

فخر عرفی کند به خویشی من که فلانی ز دودمان من است
ملکِ نظم و زَنَمِ نوبت وارثم من، زمان زمان من است
(ب ۵۰)

در مورد انتخاب تخلص شرعی، می‌توانیم به نظر پروفیسور، محمد ولی الحق انصاری در مقدمه کلیات عرفی توجه کنیم. ایشان از قول عبدالباقی نهماوندی (از تذکره نویسان معاصر عرفی) می‌نویسد: « پدرش

۱. کلیم همدانی، ابوطالب، دیوان اشعار، تصحیح محمد قهرمان، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹، بیست و نه.

شرعی شیرازی و دیوان غزلیات او / علی محمد پشت‌دار - ناصر فاضلی

وزیر داروغه شیراز بوده، لذا بنا بر مسئولیت‌های شرعی و عرفی که پدرش به عهده داشت، او برای خودش تخلص عرفی پیش گرفت»^۱.
از آنجا که عرفی بر اساس شغل پدر، این تخلص را برگزیده است، می‌توان پذیرفت که شرعی نیز به دلیل رابطه خویشی با عرفی، تخلص شرعی را انتخاب کرده باشد.
از طرفی نیز می‌توان احتمال داد که چون خود را پیرو شرع می‌داند، تخلص شرعی را برگزیده است.
شرعی نکند راه غلط پیرو شرع است اعلم بود، انواع غلط کار عوام است
(غزل ۱۵۳)

۲. زادگاه

شرعی در بسیاری از اشعار به محل تولد و موطنش اشاره دارد و گاه آن شهر را بر شهرهای دیگر ترجیح داده، به آن فخر می‌کند:

کی حبّ وطن حک شود از لوح ضمیر هرگز نرود ز یاد شرعی، شیراز
(ب ۳۹۸)

گر ره گم شد ز خضر می‌جوی سراغ در آرزوی وطن چرا باشی داغ
رو جانب شیراز چو شرعی بستی احرام طواف حضرت شاه چراغ
(ب ۴۰۱)

شرعی شیرازی از این سر شده حاصل عمرش همه زین سر شده

شرعی ز چه رو باز به شیراز نینازم هر چند بهشت است نکو، چون وطنم نیست
(غزل ۱۶۶)

علاوه بر اینها، خود را یکی از شخصیت‌های مهم این شهر می‌داند و از خود با نام «عندلیب گلشن شیراز» یاد می‌کند:

شنو از عندلیب گلشن شیراز وصف گل که نه طوطی زبان داند، نه بلبل این بیان دارد
(غزل ۲۷۸)

البته این تمجیدها نه فقط درباره اوست، بلکه برتری‌ها را به شهر شیراز هم نسبت می‌دهد که خاکی فیض

۱. عرفی شیرازی، جمال‌الدین محمد، کلیات اشعار، تصحیح پرفسور ولی‌الحق انصاری، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۱۲.

شرعی شیرازی و دیوان غزلیات او/ علی محمد پشت‌دار- ناصر فاضلی

بخش دارد و هر کس را که در این شهر منزل کند، به فیض می‌رساند.

هیچ کس جانب شیراز نیامد شرعی که نشد منتفع و فیضی از این خاک ندید

(غزل ۳۱۳)

تفاخر به شیراز، منحصر به شرعی نیست که به اعتقاد او، تمام مردم جهان به شیراز معتقد هستند. شیرازی که از روزگار سعدی و حافظ در اوج پایگاه‌های علمی و ادبی بوده است.

به وطن چون نکند شرعی شیرازی فخر که همه خلق جهان، معتقد شیرازند

(غزل ۳۲۴)

علاقه او به شیراز، به حدی است که در سال‌های اقامت در هند، از دوری شهر هم می‌نالند:

شرعی از فرقت شیراز ز بس ریزم اشک عاقبت سیل سرشکم به مصلاً ببرد

(غزل ۳۰۱)

چو شد از چشم ترش چشمه رکنابادی شرعی دل شده چون یاد ز شیراز کند

۳. دوران زندگی

شرعی پس از کسب معلومات به مرحله‌ای از رشد می‌رسد که خود را یوسف مصر دانش می‌شمارد. شاید به همین دلیل یا علت‌های دیگر که مشخص نکرده است، در دوران جوانی دچار سرگستگی و اقبال‌های ناگوار گشته است و از این نابسامانی‌ها ناله سر می‌دهد. گاه از برادران و اقربای بد می‌نالند که دشمن او هستند.

یوسف مصر دانشم شرعی دشمن من برادران من است

(ب ۵۱)

همچو یوسف به چاه دهر اسیر از عناد برادران شده‌ام

(ب ۱۰۴)

اقربای بد، عقرب و مارند بی‌کسی ایمن از گزندم کرد

(ب ۲۲۹)

این بخت بد او را به جایی می‌رساند که خود را همتای سمندر می‌داند که جایگاهش آتش است:

با سمندر گویی از روز ازل هم طلعم هر کجارو می‌کنم، آنجا مهیا آتش است

(غزل ۸۱)

شرعی شیرازی و دیوان غزلیات او / علی محمد پشت‌دار - ناصر فاضلی

تا به حدی که از مسلمان بودن هم احساس شرم می‌کند.

خجل ز زمره اسلام بس که گردیدم
غبارِ کفر عرق گشت و از جبینم ریخت
(غزل ۲۴۸)

۴. ازدواج و فرزند

ایات زیادی در دیوان او وجود دارد که سخن از یار و نگار به میان آورده است، ولی با وجود اعتقادات مذهبی و اشاراتی که به نازنینان هندی و مه رویان دارد، همسر و فرزندی نداشته و مجرد زیسته است.

رضوان اگر ت حور دهد، عقد نبندی
او حتی زنان هندی را مناسب ازدواج هم نمی‌داند.

شرعی بشنو چو دور گشتی ز وطن
ز بهتر ز هزار گنج، پندی از من
زنهار به هند زن نخواهی کان جا
زن شوهر شوهر است و شوهر زن زن
(ب ۴۰۵)

در مثنوی «مفتاح الفوائد» می‌گوید:

شکر که شرعی به جهان زن نخواست
از غم این طایفه تن را نکاست
بود در اقلیم جهان پارسا
خود نشد او پیرو نفس و هوا
عاشق معشوق و فادار بود
در همه جا واقف اسرار بود
(ب ۴۳۳)

در جایی دیگر نیز بیان می‌کند که اگر فرزند ندارد، ولی اشعاری که از خود به یادگار می‌گذارد، بهتر از فرزند خلف است.

تا بتوانی مباش بی ذوق و شعف
غم نیست ترا اگر تهی باشد کف
شرعی چه شد ار تو در جهان لا ولدی
اشعار نکوتر است فرزند خلف
(ب ۴۰۱)

وی فرزند را بی‌فایده می‌داند و بی‌فرزندی خود را این گونه در قطعه‌ای توجیه می‌کند:

گیرم که دارم ای دل، فرزند ارجمندی
کاندر دیار غربت، گردیده همدم من
در این زمان بی‌مهر، دائم که نیست ممکن
کز روی مهربانی، گاهی خورد غم من
شرعی ز بودن او، حاصل دو چیز دارد
بشنو تو ای یگانه، هستی چو محرم من
یا من دَرَم گریبان، یا او دَرَد گریبان
یا من به ماتم او، یا او به ماتم من
(ب ۱۱۸)

۵. سفر به هند

در دوره صفویه سفر به هند، آرزوی ایرانیان بسیاری بود. شرعی نیز به دنبال انتظار و آرزویی به هند می‌رود. رفتن او به هند در جوانی اتفاق افتاده است. او اشاره می‌کند که با سرگشتگی و بخت سیاه خود از ایران کوچ کرده و روی به هند آورده است.

تا به کی باشم من سرگشته در عهد شباب
همچو زلف گل رخان آشفته و در پیچ و تاب ...
عاقبت بخت سیاه آوردم از ایران به هند
آرزوی رجعتی دارم مگر بینم به خواب
(غزل ۷۷)

دلایل چندی را می‌توان به عنوان علت مهاجرت او به هند ذکر کرد:

۱- به علت عشق به دلبری قدم در راه گذاشته و رهسپار هند گردیده است:

عاقبت سودای عشق دلبری لیلی و شوم
می‌کند در وادی سرگشتگی مجنون مرا
می‌برد تا کشور کشمیر شرعی عاقبت
شوق ای سبزان گندم گونه گلگون مرا
(غزل ۶۳)

به غربت آمدنم از وطن نه بی سببی ست
ز خلق شهرت حسنت شنیده آمده‌ام (ب ۳۱۳)

آه که رفت او بت لاله عذار از وطن
چون نروم من بگو در پی یار از وطن ...
از پی سودای زلف، تا به حد ملک چین
آه که بیرون شدم در شب تار از وطن
(ب ۳۴۶)

۲- ناراحتی از نزدیکان

دوری از خویشاوندان برای او خوشایند است و بستگان بد را به عقرب و مار مانند می‌کند.

اقربای بد عقرب و مارند
بی کسی ایمن از گزندم کرد
(ب ۲۲۹)

یا همچنان که پیش‌تر ذکر کردیم، از دشمنی برادران در عذاب بوده است.

می‌روم با داغ حرمان تو بیرون از وطن
جان من بنگر که آخر می‌روم چون از وطن ...
عمرها حب وطن پای دلم در قید داشت
ای برادر می‌روم دلگیر اکنون از وطن
(ب ۳۴۸)

۳- برای تجارت و کسب سود

در ترجیع بندی می‌سراید:

در هند برای نفع دنیا
سرمایه دین چو گشت نقصان

دل سوخت ز آتش ندامت از شرم فسرد در تنم جان
(ب. ۹۹)

به عقیده این جانب، در کنار دلایل فوق، باید ناامنی جامعه را در دوران حیات او در نظر بگیریم. جنگ‌های پیاپی با اوزبکان و عثمانیان که سال‌های متمادی ادامه داشت، انتظار شرعی را به عنوان یک شاعر که برای سرایش اشعارش نیاز به محیطی امن و آسایش فکری داشت، برآورده نمی‌کرد، لذا به هند می‌رود تا هم از محیط مناسب آنجا بهره‌برد و هم در پناه سلاطین شعرپرور هند قرار بگیرد؛ و هم چنان که در آن دوران رسم بود، او نیز از این سفر، سهمی ببرد.

۶. تعریف از هند

او به هند می‌رود و آنجا کعبه آمال او می‌شود. ابتدا از هند ستایش می‌کند و آب و هوای آنجا را به حدی دل‌انگیز می‌داند که مهر وطن را از دل انسان غریب می‌برد و موطنش را فراموش می‌کند.

نازم به ملک هند که آب و هوای او مهر وطن برون برد از دل غریب را
به هند چنان دل‌بستگی پیدا می‌کند که هوای آنجا را سازگارتر از وطنش می‌داند

ز بس که آتش عشق بتان گداخت مرا نمی‌شناسدم آن کس که می‌شناخت مرا ...
هوای کوی بتان گشت سازگار چنان که باز آب و هوای وطن ساخت مرا
(غزل ۶۲)

۷. اقامت در کشمیر

آب فراوان، سبزه زارها و هوای لطیف و به نقل علامه دهخدا در لغت‌نامه‌اش خوبان ملیح، کشمیر را بهشت روی زمین ساخته بود. همه این جاذبه‌ها، شرعی را بر آن داشت که در هند به کشمیر رود و در آنجا رحل اقامت بیفکند.

عاقبت سودای عشق دلبری لیلی وشم می‌کند در وادی سرگشتگی مجنون مرا
جمله اسباب صبوری از دلم آن غمزه برد هان شکیبائی نمائند ای دوستان اکنون مرا
می‌برد تا کشور کشمیر شرعی عاقبت شوق ای سبزان گندم گونه گلگون مرا
(غزل ۶۳)

در غزلی نیز به خانه داشتن در کشمیر اشاره دارد:

گر بهشتی هست در دنیا به جز کشمیر نیست یاد ایامی که شرعی خانه در کشمیر داشت
(غزل ۱۴۴)

و زبان به ستایش کشمیر می‌گشاید و خاک آنجا را دامن‌گیر می‌شمارد و آن سرزمین را گوشه‌ای از بهشت می‌نامد، به شرطی که دارای سرمایه باشی و بتوانی از مزایای آنجا بهره‌ببری.

در یک رباعی این چنین می‌گوید:

خاک کشمیر بس که دامن گیر است
مشروط بضاعتی که باشد کس را
هر جاده آن به پای دل، زنجیر است
حقا که بهشت، گوشه کشمیر است
(ب ۳۸۷)

وی حتی غزلی با ردیف «کشمیر» سروده است که شدت علاقه‌اش را به این سرزمین نشان می‌دهد و در آن، دیار کشمیر را با بهشت و نگار آن سرزمین را با حور مقایسه می‌کند. جایی که در ادبیات ما به ولایتی حسن خیز مشهور است.^۱

بهشت و حور، نگار و دیار کشمیر است
به هر طرف که روان گشت، لاله زاری شد
شکفته روی دل از نوبهار کشمیر است
به ساز و برگ جهانم سر تعلق نیست
سرشک ما مگر از جو یبار کشمیر است
شکوفه سیم خود و گل زر خود آورده
تعلقم به گل و گل‌عذار کشمیر است
شکفته‌رویی و شادابی و فرح‌بخشی
به هر چه خواهش دل هست، جمله موجود است
به هر بهار که نذر و نثار کشمیر است
فغان و ناله بلبل ز گل بود، لیکن
سه خصلت است نکو، هر سه کار کشمیر است
وجود آنچه ندارد، غبار کشمیر است
همیشه شاهد گل، در کنار کشمیر است
به جای موی بروید گل از تنم شرعی
ز بس که در دل من خار کشمیر است
(غزل ۲۴۴)

در آغاز، دوری از وطن، چندان تأثیری بر او ندارد و هر جا به او خوش می‌گذرد، همان جا را وطن خود می‌شمارد.

شرعی چه غم از غربت و دوری ز عزیزان
هر جا که بتی جلوه کند، آن وطن ماست
(غزل ۲۳۶)

۸. ناراحتی از هند

در دیوان شاعران معاصر شرعی، ابیاتی وجود دارد که بیانگر ناراحتی ایشان از اقامت در هند است. کلیم همدانی می‌گوید:

آوارگی‌ای کلیم خواهم
کز هند توان به اصفهان رفت

یا:

جنون خواهد بیابان، سنگ طفلان هم هوس دارد
مرا ای بخت یاری کن، به میدان صفاهان بر

۱. شمیسا، سیروس، سبک‌شناسی شعر، تهران، فردوس، ۱۳۷۴، ص ۱۰۰۵.

کلیم اندر غریبی آزمودی قسمت خود را کنون همت بورز، این زیره را دیگر به کرمان بر
قدسی مشهدی متوفی ۱۰۵۶ ه. ق نیز از هند گلایه می‌کند و آرزوی بازگشت به وطن دارد.
الهی تو دردم به درمان رسان مرا بار دیگر به ایران رسان
به وصل خراسان دلم شاد کن ز هند جگر خوارم آزاد کن^۱
شرعی نیز همانند آنها کم کم از هند و هندیان آزرده خاطر می‌شود و زبان به گله و شکایت می‌گشاید:
دور از وطن فتادم و خوردم هزار زخم تا نامدار و خانه‌نشین چون نگین شدم
(ب۳۱۵)

و در جای دیگر می‌گوید:

شرعی ز چه سرمه در صفاهان بردی جنسی که بُود در آن فراوان بردی
بردی بخت سیاه خود جانبِ هند سودی نکنی، زیره به کرمان بردی
(ب۴۰۸)
وی در یک رباعی، ناکامی خود را از آمدن به کشمیر بیان می‌کند و امیدش را نقش بر آب می‌بیند که جز
دردسر، چیزی برای او نداشته است.

شرعی چه بگو حاصل کشمیرت شد دامی که تو داشتی گلوگیرت شد
جزوی که ز غیر حاضری باقی بود آن تنخواه کمی جاگیرت شد (ب۳۹۶)
در هند، گرفتار خوشی‌های دنیوی می‌گردد:
در غربت هند، مستِ غفلت تا چند به گوشه‌ای نشینم
(ب۱۰۱)

تا حدی که طاعت و عبادت او از دست می‌رود. با گذشت زمان، او از این وضع ابراز ناراحتی می‌کند و در
صدد جبران برمی‌آید.

باشد روزی که گردم آزاد زین بتکده‌های کفر بنیاد ...
می‌سوزم از آتش ندامت هر گاه که کنم ز کرده‌ها یاد
سر رشته طاعت از کفم رفت اکنون خجلم ز طعن زهاد
قصر عملم خراب اگر شد سازد تعمیر تو بس آباد
از وادی کج روی گذشتم در راه هدی گزارم افتاد
کشتِ عملم چو گشت خرمین دهقان گناه داد بر باد

۱. قدسی مشهدی، حاجی محمد جان، دیوان اشعار، به کوشش محمد قهرمان، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۵، ص ۱۱.

دارم سر این که خویشتن را
سازم ز تعلقات آزاد
(ب ۱۰۲)

و در جای دیگر، همین مضمون را بیان می‌کند:

در هند برای نفع دنیا
دل سوخت ز آتش ندامت
نادم گشتم از کرده خویش
روزی یابم اگر خلاصی
برخیزم و راه حق سپارم
در هند برای نفع دنیا
دل سوخت ز آتش ندامت
نادم گشتم از کرده خویش
روزی یابم اگر خلاصی
برخیزم و راه حق سپارم
سرمایه دین چو گشت نقصان
از شرم، فسرد در تنم جان
از خود شده‌ام کنون گریزان
زین بتکده‌های کفر بنیان
از هند به کعبه روی آرم
(ب ۹۹)

ناراحتی او فقط از نقصان دین و معصیت‌های شخصی نیست، بلکه از اینکه هندیان، قدر سخنان او را نمی‌دانند نیز نالان است و آرزوی خواندن اشعارش را در ایران دارد:

اهل هندوستان نمی‌دانند قدر این سخن
به که شرعی این غزل را تحفه ایران کند
(ب ۲۵۲)

و حضور در هند را باعث فروکش کردن طبع شعری خود می‌داند:

تیره گردید از غبار هند، چشم فطرتم
سرمه‌ای از خاک پای اصفهانم آرزوست
(غزل ۲۳۰)

در ترجیع‌بندی پشیمانی‌اش را از حضور و اقامت در هند بیان می‌کند و آنچه را بر سرش آمده است، شرح می‌دهد.

عمری ست که زیر بار عصیان
جز راه خطا رهی نرفتم
از من به جز از گنه نیامد
یا رب تو ز لطف خویش برهان
در بای گنه چو گشت مواج
از آب و هوای لهو گردید
در هند برای نفع دنیا
دل سوخت ز آتش ندامت
نادم گشتم ز کرده خویش
روزی یابم اگر خلاصی
خم گشته قدم، به راه بطلان
از کرده خود شدم پشیمان
یا رب تو ز لطف خویش برهان
از بحر دو دیده خواست طوفان
سر رشتۀ طاعتم پریشان
سرمایه دین چو گشت نقصان
از شرم فسرد در تنم جان
از خود شده‌ام کنون گریزان
زین بتکده‌های کفر بنیان

برخیزم و راه حق سپارم
از هندی به کعبه روی آرم
(ب ۹۹)

۹. گله از دوری وطن

شرعی دیگر خود را تنها حس می‌کند، به طوری که ذوق و شوقی برای معاشرت با دیگران در خود نمی‌یابد. اکنون بی‌کس و یاور گشته است.

بی‌کس و بی‌یار چون ماد دیگری در دهر نیست
تلخی‌ای با هجر یاران هست، کان با زهر نیست
(غزل ۸۵)

من که دور از وطنم، عیش چه دانم چه بود
هم نشین می‌دهم مژده که فردا عید است
(غزل ۱۵۲)

از اختلاط با دیگران می‌پرهیزد و به گوشه‌نشینی و انس با کتاب قناعت می‌کند. کسی را فریاد رس خود نمی‌داند و در یک رباعی این گونه می‌سراید:

گفتم صد بار ای دل هر جایی
گر صحبت بی‌نفاق خواهی به جهان
با کس مکن اختلاط و بزم آرای
کنجی و کتابی بود و تنهایی
(ب ۴۰۹)

و در رباعی دیگر :

نَبُودَ به خدا به جز خدا هیچ کس
فریاد که فریاد رسی نیست مرا
در گوشه بی‌کسی، کسی هم نفسم
یا رب تو ز لطف خود به فریاد رسم
(ب ۴۰۳)

بُودَ ظاهر به هم، درد آن نباشد بی سبب شرعی
که گشت از اختلاط خلقِ عالم منحرف خویم
(ب ۳۱۴)

۱۰. چهل سال اقامت در هند

شرعی در نهایت، چهل سال از عمرش را در هند به سر می‌برد.

چل سال به ملک هند گشتم
اکنون بختم چو ره نما شد
(ب ۱۰۱)

و در بیت زیر که باید هنگام بازگشت به ایران سروده شده باشد، به یاد هندوستان و چهل سال اقامت در

شرعی شیرازی و دیوان غزلیات او / علی محمد پشت‌دار - ناصر فاضلی

آنجا افتاده و می‌گوید:

یاد باد آنکه چهل سال، به غربت شرعی
جانِبِ من نظرِ تربیتِ شاهی بود
(غزل ۳۲۶)

صدشکر که یافتم خلاصی
از کشور هند، بعد چل سال
(ب ۱۰۰)

۱۱. آرزوی بازگشت به وطن و یاد آن

در طول این مدت، کم کم دل زدگی از سرزمین هند پیدا می‌کند و آرزوی بازگشت به خاک پاک ایران می‌کند.

تیره گردید از غبارِ هند، چشم فطرم
سرمه‌ای از خاک پاک اصفهانم آرزوست...
هست شرعی، هر کسی را آرزو و مطلبی
من به ایران رفتن از هندوستانم آرزوست
(غزل ۲۳۰)

دیگر هندوستان برای او آن سرزمینی نیست که سر سبزی و نازنینانش، یاد وطن را از دل بیرون کند؛ اکنون هند برای او بتکده‌ای است کفر بنیاد و آرزوی رهایی از آنجا را دارد.

باشد روزی که گردم آزاد
زین بتکده‌های کفر بنیاد
(ب ۱۰۲)

غمگینی او به حدی می‌رسد که هر بار به یاد شهر و دیارش می‌افتد، اشک از دیدگانش جاری می‌شود و خون می‌گیرد.

شرعی از هر مژه صد دجله خون گشت جاری
یاد هر گاه که از گلشنِ ایران کردم
(ب ۳۰۵)

شرعی از فرقتِ شیراز ز بس ریزم اشک
عاقبتِ سیلِ سرشکم به مصلاً ببرد
(غزل ۳۰۱)

می‌شود زاینده رود از دیده شرعی روان
در دیارِ هند تا یادِ صفاهان می‌کند (غزل ۳۰۶)

شرعیا در دل من نیست به جز حبّ وطن
مگرم لطف خدا باز به شیراز برد (ب ۲۶۹)
با توجه به سیاست‌هایی که اورنگ زیب (۱۰۶۹-۱۱۱۸ ه. ق) نسبت به شاعران در پیش گرفته بود و توصیه می‌کرد که از آن به بعد فکر شعر نکنند، احتمال می‌دهیم که شرعی در این ایام، ابراز تمایل برای بازگشت

شرعی شیرازی و دیوان غزلیات او / علی محمد پشت‌دار - ناصر فاضلی

به ایران کرده باشد. دکتر صفا در تاریخ ادبیاتش می‌نویسد:

«اورنگ زیب عالمگیر پادشاه، آخرین پادشاه بزرگ از گورکانیان هند، منشی ماهری بود و به دانش‌های ادبی وقوف تمام داشت. در دوران شاهزادگی و صوبه‌داری دکن به شعر و ادب و معاشرت با شاعران توجه داشت، لیکن بعد از آنکه بر پدر عصیان ورزید و برادر خود داراشکوه را که ولیعهد بود مقید ساخته، به بهانه اینکه عالمان شرع به الحادش فتوی داده‌اند، کشت، سیاست دینی سختی در پیش گرفت ... به دنبال چنین سیاست ریاکارانه‌ای، اورنگ زیب نسبت به شاعران هم همان رفتاری را که پیش از او شاه تهماسب صفوی در ایران داشت، تکرار نمود. بدین معنی که بنا بر پاس مراتب شریعت ... با شعر رغبتی و با شعرا توجهی نمی‌کرد و حتی به شاعران توصیه می‌نمود که بعد از آن، فکر شعر نکنند.^۱ شرعی برای خروج از هند و بازگشت به ایران، چشم انتظار اجازه خسروان هند می‌ماند که از سر لطف او را روانه ایران کنند.

شرعی ندانم اینکه مرا خسروان هند از لطف کی روانه شیراز می‌کنند
(ب ۲۵۷)

۱۲. سفر به کعبه و بازگشت به ایران

شرعی، مسلمان معتقدی است و مانند تمام مسلمانان، پای بند اجرای احکام شرع است. بدین سبب تصمیم به سفر حج می‌گیرد و این سفر معنوی می‌تواند نجات بخش او از هند باشد. شرعی آرزومند زیارت کعبه است و از معاصی و غفلت‌هایی که به خاطر اقامت در هندوستان به آنها دچار شده است، ابراز ندامت می‌کند. به قصد زیارت کعبه و به جا آوردن مناسک حج، اجازه خروج را از هند می‌گیرد و به مکه می‌رود:

روزی یابم اگر خلاصی
زین بتکده‌های کفر بنیان
برخیزم و راه حق سپارم
از هند به کعبه روی آرم
(ب ۹۹)

سفر او به کعبه در سنین پیری اتفاق افتاده است:

یا رب به گذشت گوشه‌گیری
کان را نبود به هیچ کس کار
یا رب به تلاش پای شوقی
کان ننشیند دمی ز رفتار
کاین بنده پیر ناتوان را
در سوی حریم خود دهش بار
یا رب ندهد مواعی روی
امسال نیز باز چون پار
(ب ۱۰۳)

۱. صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج سوم، تهران، فردوسی، ۱۳۶۶، ص ۴۶۲.

شرعی شیرازی و دیوان غزلیات او / علی محمد پشت‌دار - ناصر فاضلی

در ترجیع‌بندی که بدین مناسبت سروده است، می‌گوید:

... لب تشنه آب زمزم من	یا رب برسان به کام بازم
طوف حرمین روزی ام کن	از لطف بساز سرفرازم
در آرزوی صفا و مروه	عمری ست که هست دیده بازم...
از شوق زیارت پیمبر	گرم طلب ره حجازم
دارم سر آنکه در ره دوست	از مردم دیده پای سازم
برخیزم و راه حق سپارم	از هند به کعبه روی آرم

(ب ۹۹)

و از آنجا به مقصد ایران برمی‌گردد و خدا را شاکر است که توفیق خلاصی از هند یافته و به ایران بازگشته است.

کردم از هندوستان قطع نظر شرعیاً	طوف حرم کردم و جانب ایران شدم
---------------------------------	-------------------------------

(ب ۳۳۰)

صد شکر که یافتم خلاصی	از کشور هند، بعد چل سال
-----------------------	-------------------------

(ب ۱۰۰)

۱۳. وفات شرعی

از آنجایی که هیچ گونه اطلاعی از زندگی و احوال او در کتاب‌ها نیامده است، از زمان تولد و وفات او بی‌اطلاع هستیم، اما از مطالعه دیوان او و سرنخ‌هایی که به دست می‌آید، می‌توانیم مطالب زیر را بیان کنیم: آخرین اشاره‌ای که به تاریخی در دیوان او هست، شعری در قالب قطعه است و در آن به ماده تاریخی اشاره دارد و سال ۱۰۹۰ ه. ق از آن حاصل می‌شود.

شکر ایزد که در این سال شکفت	گلی از گلشن اولاد رسول
دوستش شاد ز اقبال مدام	دشمنش باد ز ادبار ملول ...
از خرد سال تولد جستم	ره نما شد سخنم کرد قبول
دو الف کرد ز مصرع ساقط	گفت آمد خلفی آل رسول

(ب ۱۱۱)

آمد = ۴۵، خلفی = ۷۲۰، آل = ۳۱، رسول = ۲۹۶ که در مجموع ۱۰۹۲ می‌شود و اگر دو الف را ساقط کنیم، عدد ۱۰۹۰ به دست می‌آید.

در جای دیگر نیز شعری هست که آغاز آن افتاده است. در انتهای آن می‌گوید:

زبان به وصف چنین گلشنی بود قاصر
بجوی شرعی تاریخ این خجسته بنا
ز عقل جستم سال بنای تکیه فیض
شکفته گشت و گفتا مکان فیض افزا

مکان = ۱۱۱ ، فیض = ۸۹۰ ، افزا = ۸۹ که در مجموع ۱۰۹۰ می‌شود.

در تمام دیوان او، تاریخی فراتر از این سال به دست نمی‌آید. پس باید بعد از این تاریخ وفات یافته باشد. اولین سال‌هایی که در دیوان او به آن اشاره شده است، شعری است که عنوان «فی مدح شاه عباس ماضی» دارد و چون از این شاه با عنوان ماضی یاد شده، پس بعد از حیات او سروده شده است. شاه عباس در سال‌های (۹۹۶-۱۰۳۸) ه. ق می‌زیست و اگر سال سرودن شعر را سال آخر حیات این پادشاه بدانیم و سن شاعر را حدود ۱۸ سال، باید شاعر در حوالی سال ۱۰۲۰ ه. ق متولد شده باشد.

۱۴. اهمیت دیوان شرعی

هدف اصلی، شناساندن شاعری گمنام است. گذشته از آن، شرعی در ماده تاریخ‌ها به نکاتی اشاره کرده که می‌تواند در تاریخ ادبیات مورد استناد قرار گیرد؛ مثل: تاریخ تولد خواجه ناصر به سال ۱۰۵۰ ه. ق، تاریخ نزول حاکم کشمیر میرزا عبدالغنی در ۱۰۶۰ ه. ق، تاریخ بنای حمام به وسیله امیر ابراهیم در سال ۱۰۶۱ ه. ق، تاریخ بنای مسجد سید کبیر در ۱۰۶۹ ه. ق، تاریخ وفات مسیح ولد ملا نویدی در سال ۱۰۵۰ ه. ق، تاریخ وفات طالبای کلیم (شاعر معروف) به سال ۱۰۶۷ ه. ق، تاریخ بنای آئینه خانه‌ای که علی مردان خان در کابل به سال ۱۰۶۰ ه. ق ساخت، تاریخ بنای تکیه فیض در سال ۱۰۹۰ ه. ق، تاریخ بنای مسجدی در بندر سورت که غیاث‌الدین خان در سال ۱۰۸۱ ه. ق ساخت و تاریخ تولد شاهزاده ممتاز شکوه در سال ۱۰۵۱ ه. ق.

برخی از کاربردهای او در اشعار می‌تواند به عنوان شاهد شعری مورد استفاده قرار گیرد. نظیر:
شلتاق که در لغت نامه دهخدا به معنی «منازعه با کسی در باب دلایل دروغ» آمده است.

از بس که ترک چشم تو شلتاق می‌کند
مُلکِ دلم خراب شد از بی حساب‌ها
(غزل ۳۹)

شاخچه در لغت نامه دهخدا به معنی «شاخک، شاخ کوچک و شعبه» و شاخچه بند یعنی «تهمت بند» می‌باشد.

باز بشکفت گل از شاخچه‌ها
باغ سرسبز شد و باغچه‌ها
شرعیا شاخچه بندی ز حسد
بسته بر نوگل ما شاخچه‌ها
(غزل ۵۲)

گشاد دادن در لغت نامه دهخدا به معنی «راندن تیر از کمان، انداختن، افکندن» بدون شاهد آمده. این مثال از این جهت مورد اهمیت است.

نهاد غمزۀ او در کمان خدنگی لیک گشاد می‌دهدش دیر در چه انداز است
(غزل ۱۴۵)

۱۵. معرفی نسخه

از دیوان شرعی، یک نسخه موجود است و با مراجعه به کتاب‌ها و منابع دیگر، هیچ اطلاعی از نسخ دیگر به دست نیامد. این نسخه در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۷۰۰۹ محفوظ است. نسخه به خط نستعلیق خوش و خوانا است و در برخی از صفحات آثار تصحیح و قلم خوردگی دیده می‌شود و نشان می‌دهد کسی آن را اصلاح کرده است. تمام صفحات را با رنگ لاجورد و زرین، جدول بندی کرده‌اند. عنوان‌های اشعار و قالب‌ها به رنگ شنگرف است. هر صفحه دارای ۱۵ سطر است. صفحه اول و صفحه آغاز غزلیات در نسخه، دارای تزیین و سرلوحی زیبا است. نسخه دارای ۴۳۷ صفحه است، ولی با توجه به چند مورد افتادگی در نسخه، تعداد صفحات بیشتر از این مقدار بوده است.

آغاز:

ای قادری که جز تو کس نیست رهنما بنما مرا رهی به سوی کشور ثنا
انجام: هر که نشد پیرو این خاندان بر سر ...
تمت الكتاب بعون ...
صفحه آخر ناقص و بریده است و با همین عبارات پایان می‌پذیرد.

تاریخ ختم نسخه به علت پارگی و پاک شدگی قابل تشخیص نیست، ولی نباید مدت زیادی بعد از وفات شرعی نوشته شده باشد، زیرا در مقدمه نسخه که به دست شخصی دیگر نوشته شده است، می‌گوید:

پرید طایر روحش به جانب جنت سفر نموده به عقبا خدا کند رحمت

۱۶. چگونگی تصحیح

ابتدا متن نسخه تا انتها خوانده شد و ویژگی‌های آن استخراج گردید. چون از زندگی او اطلاعی به دست نیامده است، برای نوشتن شرح حال او از اشعارش کمک گرفتیم. در ابیات بسیاری، دقت زیاد لازم است تا درست خوانده شود. گاه ساکن یا با کسره خواندن شعر، وزن را به هم می‌زند، بدین منظور در اغلب اشعار، آن را مشکول ساختیم.

در تصحیح سعی شد که اصل متن تا حد امکان حفظ گردد، در مواردی که کلمات پیوسته بود آن را به رسم الخط امروزی درآوردیم ولی در سایر موارد از تغییر پرهیز کردیم و اگر موردی بود، در پاورقی نوشته شد. برای مشخص بودن وضع قرارگیری اشعار در نسخه خطی، شماره هر صفحه را با قید (ر) برای روی برگه و (پ) برای پشت برگه آوردیم.

هنگام آوردن نمونه‌ها، اگر از غزل‌های این متن استفاده شده بود، شماره آن غزل و اگر خارج از این متن

بود، شماره برگه نسخه خطی را آوردیم. آن را با حرف (ب) مشخص کردیم. گ، ک به یک شکل نوشته شده است.

می، ن، ب بر سر فعل جدا و به شکل می، نه، به آمده است. کلمات مختوم به (ه) را هنگام اتصال با یک (ه) آورده است؛ مثل: رشتها به جای رشته‌ها. در بیشتر موارد، کلمات دارای همزه است که آن را به شکل (ی) آوردیم؛ نظیر: مائی به شکل مایی همه جا (نشأ) آمده است که آن را به شکل نشئه آوردیم. در مواردی (به) حرف اضافه و ضمائر (آن) به اسم و کلمات همراه خود، چسبیده بود که جدا نوشتیم. (ای) به صورت (ء) آمده بود که اصلاح گردید. آیینۀ به جای آینه ای در تمام موارد آنها را به شکل رایج امروز آوردیم. نسخه در چند جا دارای افتادگی است که به آن اشاره شده است.

۱۷. اغلاط املائی

نسخه دارای اغلاط املائی چندی است؛ آن مقدار که در این متن آمده است، اصلاح گردید. مقناطیس به جای مغناطیس (ب ۳۱)، حدر به جای هدر (ب ۳۹)، عقل خورده دان به جای عقل خرده دان (ب ۴۳)، فزای به جای فضای (غزل ۱۴۸)، تذویر به جای تزویر (غزل ۱۶۴)، صاعد به جای ساعد (ب ۳۴۱)، مختل به جای مختل (ب ۴۰۱)، کسافت به جای کثافت (ب ۴۲۹)، طلاطم (ب ۳۱۴)، خاری به جای خواری (ب ۸۱)، همه جا (خاست) را به جای (خواست) نوشته است.

۱۸. سبک هندی

دوران مورد بررسی ما در اصطلاح ادبی به نام «سبک هندی» شناخته می‌شود. یکی از دلایل به وجود آمدن این سبک، ظهور دولت صفوی است. به عقیده دکتر شمیسا: «انقلاب اجتماعی دیگری که باعث تغییر سبک شد، حکومت سلسله صفوی است که جهان‌بینی شیعی داشتند. تغییر مذهب و رواج شیعه، از عوامل مهم در تغییر تفکر و بیان، یعنی تغییر سبک است. ایران در زمان صفویه تجدید حیات کرد و به عظمت و رفاه اقتصادی رسید. سبک هندی از اوایل قرن یازدهم تا اواسط قرن دوازدهم به مدت ۱۵۰ سال در ادبیات فارسی رواج داشت.^۱

۱۹. مختصات سبک هندی

با فروپاشی حکومت‌هایی که شاعران را در دربارهای خود جمع می‌کردند تا به مدح ایشان بپردازند و در

۱. شمیسا، سبک شناسی شعر، ص ۲۸۴.

مقابلش صله و پاداش‌های فراوانی دریافت کنند، دوران اقبال به قصیده و مدح به پایان رسید اگر مدحی هست، بدون چشم داشت به پاداشی است. بسیاری از شعرا به دربارهای هند رفتند یا به سرودن انواع دیگر شعر پرداختند. در واقع شعر به میان مردم آمد و به زبان کوچه و بازار نزدیک شد.

دکتر شمیسا در سبک‌شناسی خود می‌نویسد: «زبان: رو آوردن طبقات مختلف مردم به شعر باعث شد که زبان کوچه و بازار به شعر راه یابد و از این رو خون تازه‌ای در زبان شعر دمیده شد. از طرفی وسعت دایره‌ی واژگان شعر گسترش یافت و از سوی دیگر بسیاری از لغات ادبی قدیم از صحنه‌ی شعر رخت بریست، به نحوی که می‌توان گفت زبان شعر سبک هندی، زبان جدید فارسی است»^۱.

«فکر: شعر هندی شعری معنی‌گراست نه صورت‌گرا و شاعران به معنی بیشتر توجه دارند تا به زبان. کوشش شاعر سبک هندی مضمون‌یابی و ارائه خیال و معنی برجسته است»^۲.

«ادبیات: در سبک هندی چندان به بدیع و بیان توجه نمی‌شود؛ البته تشبیه اساس سبک هندی است ... زیرا شعر سبک هندی، شعر مضامین اعجاب‌انگیز و ایجاد رابطه‌های غریب است. از همه صنایع بیشتر، تلمیح مورد توجه شاعران این دوره است که در مضمون سازی نقش فعالی دارد. قالب مسلط در این دوره، علی‌الظاهر غزل است، اما غزلی که حد و حدود ندارد و مثلاً به حدود ۴۰ بیت می‌رسد و تکرار قافیه در آن امری طبیعی است»^۳.

«توجه به ردیف‌های خوش‌آهنگ ابتکاری رایج است. تک‌بیت‌ها جنبه ارسال‌المثلی دارند و از این رو تمثیل، مهم‌ترین عنصر ادبی شعر این دوره است»^۴.

۲۰. سبک شرعی

سبک شرعی، نمونه‌ای از سبک معروف به هندی است و همان مضمون‌سازی‌های مشهور سبک هندی را در خود دارد.

کلک نقاش ازل تا صورت خوبت کشید جای مدّ از خامه‌اش بر صفحه مهر و مه چکید
(ب ۶۱)

تا از فراق آن شوخ، آغازِ گریه کردیم کشتی نوح شد غرق، در آب دیده‌ما
(غزل ۲۱)

۱. همان، ص ۲۹۵.

۲. همان، ص ۲۹۷.

۳. همان، ص ۲۹۸ - ۲۹۹.

۴. همان، ص ۳۰۰.

تا به کی هر دم برای کردن مشق ستم می تراشی این جفا جو خامه بیداد را
(غزل ۳۴)

تا نبض من گرفت طیب از پی علاج سبابه سوخت از تفِ دردم طیب را
(غزل ۴۸)

ویژگی دیگری که در شعر او هست، وجود کلمات عربی به جای کلمات رایج فارسی است؛ نظیر:

جبین، جبهه، بیع، ذهب، منفک، یم، احمر، سبحه، غنم و ...

آفت جان و دل و رهن دین بسیار است مه رخ و سرو قد و زهره جبین بسیار است
(غزل ۲۰۰)

ترا گر طاعت یزدان ریایی ست سرت در پای بت در جبهه سایه ست
(غزل ۱۴۹)

بیع کردم آبی از تیغت به صد جان ای عزیز دادمش یک جان و ماند این دین در گردن را
(غزل ۶۷)

ذهب از اوست زرد روی مدام که به نزد گذشتگان خوار است
(غزل ۸۷)

شرعیا خوف و رجا چیست نگرده منفک آنچه برجبهات از روز ازل مرقوم است
(غزل ۹۳)

کشتی اهل هوس شکست، یم عشق ماهی این بحر، توامان نهنگ است
(غزل ۱۴۱)

رنگ زردم شد طلای احمر از فیض سرشک کیمیاگر اشک من خاصیت اکسیر داشت
(غزل ۱۴۴)

سبحه، گر گردید دست آویز زاهد دور نیست
برهمن را هم سری با تارِ زَنارِ خود است
(غزل ۱۶۴)

چنان به عهد تو دارد رواج امنیت
که بهر حفظ غنم نیست احتیاج شبان
(ب ۳۵)

۲۱. جابه‌جایی ارکان جمله

شرعی به جابه‌جایی زیاد ارکان جمله، علاقه زیادی دارد و ابیات فراوانی دارد که اجزای جمله را به هم می‌ریزد. به نمونه‌های زیر توجه فرمایید:

زبان به شکوه غم داری از ادب مگشا
مجوی عشرت و در دل درِ طرب مگشا
(غزل ۱۹)

که ترتیب اجزای جمله چنین است: ار ادب داری، زبان به شکوه غم مگشا.
در غزل ۴۲:

ای مه شوی گر آشنا با غیر نگذارم ترا
از مردمان چشمِ خود مخفی نگهدارم ترا
ترتیب جمله: ای مه گر با غیر آشنا شوی، ترا نگذارم.
در غزل ۴۶:

عجب نبود به یاد دانه خال تو صید افکن
برآرد پر اگر در بیضه مرغ از شوقِ دام آنجا
ترتیب جمله: اگر آنجا مرغ از شوق دام در بیضه پر برآرد.
در غزل ۸۸:

پوست از تن هر زمان ما را به ناخن می‌کنند
تا شدیم از پر دلی چون پسته خندان زیر پوست
ترتیب جمله: هر زمان پوست ما را از تن به ناخن می‌کنند.
و در غزل ۱۲۷:

باش سرسبزی اگر می‌طلبی خاک نشین
سبز گردید چو در خاک سیه دانه نشست
ترتیب جمله: اگر سر سبزی می‌طلبی، خاک نشین باش؛ دانه چو در خاک سیه نشست، سبز گردید.



شرعی شیرازی و دیوان غزلیات او/ علی محمد پشت‌دار- ناصر فاضلی



پیام بهارستان / ۲۰، س ۴، ش ۱۶ / تابستان ۱۳۹۱



شرعی شیرازی و دیوان غزلیات او / علی محمد پشت‌دار - ناصر فاضلی



پیام بهارستان / ۲۵، س ۴، ش ۱۶ / تابستان ۱۳۹۱